

ارسال: ۱۴۰۰/۴/۳

پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۷

10.22034/nf.2024.292077.1048

## تصحیح بیت‌هایی از دیوان قطران بر اساس نام پارچه‌ها / جامه‌ها

شهره معرفت\* (استادیار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه تصحیح متون، تهران، ایران)

چکیده: قطران تبریزی از شاعران معروف قرن پنجم است. او بیشتر عمر خود را در شمال غربی ایران، تبریز، گنجه و پیرامون آن، گذراند و امیران و حاکمان آن نواحی را ستود. شعر او امروز برای ما از جهات گوناگون اهمیت دارد: تاریخ حاکمان آن نواحی، وقایع تاریخی آن دوره، رابطه شعر او با شعر خراسان و فواید زبانی. در شعر قطران از پارچه‌ها و جامه‌هایی سخن به میان آمده است که گاهی منحصر به شعر اوست. از توصیف‌هایی که شاعر از این نوع پارچه‌ها/جامه‌ها به دست می‌دهد، می‌توان آنها را شناسایی کرد، به خصوص وقتی در فرهنگ‌ها و کتاب‌های لغت سخنی از آنها نیست. ما در این مقاله انواع این پارچه‌ها/جامه‌ها را در شعر قطران شناسایی کرده‌ایم و با استفاده از منابع در معرفی آنها کوشیده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: قطران، شعر قرن پنجم، جامه/پارچه، شعر آذربایجان

### ۱. مقدمه

پیوند روحی و توجه فکری قطران تبریزی به برخی عناصر بیش از دیگر عناصر است و گویی شاعر به گونه‌ای با برخی حوزه‌ها پیوند بیشتری داشته یا در حوزه زیستی و فرهنگی خود با این انواع سروکار داشته است. یکی از این عناصر انواع «پارچه/جامه» است که در شعر قطران بسامد فراوانی (قریب بیش از صد نوع پارچه/جامه) دارد.

انواع پارچه/جامه، تنوعشان و بازی‌های زبانی و معنایی قطران با اصطلاحات این حوزه

تازگی‌هایی دارد که در این مقاله بدان‌ها می‌پردازیم. افزون بر این، واژه‌های تازه‌ای (چون کردوانی، مثقل و نصری)، مرتبط با البسه، در این دیوان هست که بر ارزش‌های زبانی شعر قطران می‌افزاید. همچنین، بر اساس واژه‌های این حوزه، شماری از بیت‌های قطران را تصحیح می‌کنیم. این نویافته‌ها و تصحیح‌ها با استفاده از تعدادی از نسخه‌های خطی دیوان قطران صورت گرفته است، اما تأخر زمانی این نسخه‌ها ما را نیازمند پژوهش در متون و منابع دیگر فارسی و عربی کرده، پژوهش‌هایی که گاه بر اساس آنها به تصحیح‌های قیاسی در متن رسیده‌ایم. مشخصات نسخه‌ها و مجموعه‌های خطی دیوان قطران، که در این نوشتار از آنها استفاده کرده‌ایم، چنین است:

- «ص»: کتابخانه سالتیکوف شدرین سن پترزبورگ (ش ۳۲۲)، تاریخ کتابت: حدود ۱۰۵۲-۱۰۷۸ ق، بی نام کاتب.

- «لک»: کتابخانه ملک (ش ۴۹۷۵)، تاریخ کتابت: قرن یازدهم ق، بدون نام کاتب.

- «مل»: کتابخانه ملک (ش ۵۲۸۵)، تاریخ کتابت: قرن سیزدهم ق، بدون نام کاتب.

- «ن»: کتابخانه ملی تبریز (ش ۱۳۴)، بی تا [ظاهراً پیش از قرن نهم]، بدون نام کاتب.

- «ک»: کتابخانه ملی (ش ۳۲۲۴۶)، تاریخ کتابت: ۱۲۸۴ق، کاتب: کلهر کرمانشاهانی.

- «ع»: کتابخانه مجلس (ش ۶۵۰۲۷)، تاریخ کتابت: ۱۳۳۶ق، کاتب: المصاحب التائینی (عبرت).

- «م»: کتابخانه ملی (ش ۲۹۷۷)، تاریخ کتابت: شعبان ۱۳۲۷/۱۲۶۹ یا ۲۳ صفر ۱۲۷۲، کاتبان: الحسینی و نایب الصّدر.

- «د»: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ش ۳۲۸۳)، تاریخ کتابت: ۱۲۶۲ق، کاتب: کاظم ابن محمدعلی.

- «ل»: کتابخانه ملک (ش ۴۸۱۹)، تاریخ کتابت: قرن سیزدهم ق، بدون نام کاتب.

- «ر»: کتابخانه مجلس (ش ۸۰۷۴۹، ۱۶ معیری)، تاریخ کتابت: ۱۲۵۸ق، کاتب: جعفرقلی قلیچی.

- «من»: کتابخانه مجلس (ش ۵۴۸۵)، تاریخ کتابت: ۱۲۵۱ق، کاتب: رضاقلی متخلص به هدایت.

- «ق»: کتابخانه مرعشی (ش ۱۱۳۹۹)، تاریخ کتابت: قرن سیزدهم ق، بدون نام کاتب.

## ۲. تصحیح بیت‌هایی از دیوان و بیت‌هایی تازه از قطران

شماری از اصطلاحات البسه برای کاتبان شعر قطران ناآشنا بوده است، از این رو، این اصطلاحات تحریف یا تصحیف شده‌اند. برخی از آن‌ها را بر اساس نسخه‌های خطی دستیاب تصحیح کردیم؛ از این جمله است:

\* بُردِ رازی: در بیتی از دیوان قطران (ص ۴۰۳) آمده است:

ابر خسروان دگر همچنانی      چو منسوج رومی بدیر درازی

بیت بدین صورت بی معناست. در نسخه‌های خطی ما، به جای «بدیر درازی»، «برد رازی» (لک)، «برد طرازی» (مل) و «بریر درازی» (ق) آمده است. شاعر در این بیت ممدوح (ابونصر مملان) را با دیگر خسروان سنجیده است و مصراع دوم تمثیلی برای مصراع نخست است. تمثیل مصراع دوم دارای دو جزء است: جزء نخست، «منسوج رومی»<sup>(۱)</sup>، نوعی قماش گران بهاست؛ پاره دیگر این مصراع نیز باید از همین نوع (یعنی از جنس البسه) و با آن متناسب باشد.

از میان سه نسخه بدل مذکور، «بُردِ رازی» قماشی است مشهور در ری: «یرتفع من الرّی ممّا یجلب إلى غیرها القطن الذی یحمل إلى بغداد واذریجان و من الثّیاب المنیّرة الأبراد و الأكسیة» (اصطخری، ص ۲۱۰؛ ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۸۰)؛ نیز: «از وی [ری] کرباس و بُرد و پنبه... خیزد.» (حدودالعالم، ص ۱۴۲) شاعر «برد رازی» را، که ارزش کمتری نسبت به «منسوج رومی» دارد، تمثیلی برای خسروان دیگر قرار داده است که در برابر ممدوح پایه فروتری دارند. عین القضاة نیز در تمثیلی «برد رازی» را چنین به کار برده است:

دیبا دانیم و برد رازی دانیم      ما عشق حقیقی و مجازی دانیم

(عین القضاة، ج ۲، ص ۴۴۱)

بر این اساس، صورت صحیح بیت، مطابق «لک»، چنین است:

بر خسروان دگر همچنانی      چو منسوج رومی بر بُردِ رازی

گفتنی است «برد رازی» از ترکیب‌هایی است که، بر اساس جست‌وجوهای ما، نخستین بار در شعر فارسی در دیوان قطران تبریزی آمده است. این ترکیب در شعر عربی سابقه دارد (نک. ثعالبی ۱، ص ۴۴۳) و شاید قطران آن را از متون عربی‌ای که با آن‌ها آشنایی داشته است به وام گرفته.

\* پَرَوَز: طراز و حاشیه جامه است که از رنگی جز رنگ جامه بر گرد آن جامه می‌دوزند.<sup>(۲)</sup> در

دیوان چاپ محمّد نخجوانی، در تغزّل قصیده‌ای (بهاریه)، آمده است:

سحاب گرد که اندر همی کشد پرده      شمال گرد گل اندر همی کند پرواز

(قطران، ص ۱۸۲)

«پرده» در مصراع نخست بی معنی نیست، اما در «مل»، به جای پرده، «پروز» آمده است. «ع» و «ر» هم آن را «پرده» آورده‌اند. همچنین در «م»، این کلمه «پردر» [محرّف «پروز»] آمده است. «پروز»، که غریب‌تر از «پرده» هم هست، در این بیت با «پروز» تناسب موسیقایی بیشتری دارد<sup>(۳)</sup> که کاتبان، به سبب غرابت، آن را به «پرده» تحریف کرده‌اند. در این بیت، تخیل شاعر دامنه کوه را دارای طراز و حاشیه‌ای دانسته، طرازی که ابر بر گرد دامنه کشیده است. پروز در بیت دیگری از قطران (نسخه ص) در توصیف «تاک رز» نیز آمده است:

برگ زرد و سرخ و سبز و خوشه تابان زو سفید چون فلک قوس قزح را پروز پروین کند

بیت اخیر در دیوان چاپ نخجوانی نیامده است.

\* تَدیه: در یکی از قصاید کوتاه بیتی آمده است با این صورت:

به دست حکم قضا دام درد و رنج و بلا به گرد جان و تن دشمنان تو نده باد

(قطران، ص ۴۷۸)

در پاورقی چاپ نخجوانی، «نده» را «زجر کردن و راندن شتر» معنی کرده‌اند. تَلَفُّظ «نده» را با این معنی در فرهنگ‌ها «نَدّه» آورده‌اند که مخلّ وزن است و با دیگر کلمات قافیه (زده، آژده، رده و...) همخوانی وزنی ندارد و افزون بر آن، معنایش با «دام» تناسبی ندارد. نده مصحّف «تده» (در معنی تنیده و بافته) است. این ضبط در «ص» — که ضبط‌های قابل توجهی دارد و در میان نسخه‌های ما از نظر تاریخ کهن‌تر است — آمده است. بیت نفرینی است در حقّ دشمنان ممدوح و معنای آن چنین است: به دست حکم قضا، دام درد و رنج بر گرد جان و تن دشمنان تو تنیده باد. (نیز درباره کلمه مورد بحث، نک. حسن دوست، ج ۲، ۸۴۳-۸۴۴)

\* ثِیَاب: (ج ثوب: جامه)، در شعر قطران بارها تحریف و تصحیف شده است؛ از جمله:

اگر شگفتی خواهی به شاخ بید نگر که بر خلاف همه عالم آمده بی تاب

(قطران، ص ۴۵)

تصحیف «به ثیاب [بشیاب]» به «بیتاب» در این بیت موجب ابهام در آن است. مفاد بیت بعدی این قصیده توضیح مصراع دوم است و روشن می‌سازد که در خیال قطران، درخت بید در زمستان جامه تابستانی و در تابستان جامه زمستانی می‌پوشد:

به گاه سنجاب او را لباس نصری بود به گاه نصری کرد او لباس خود سنجاب

(همان)

(رک. کلمه «نصری» در همین مقاله). معنی این دو بیت چنین است: مایه شگفتی است که بید، بر خلاف<sup>(۴)</sup> دیگر موجودات و پدیده‌های جهان، در زمستان جامه‌ای تنک (لباس نصری) و در تابستان

جامه‌ای ضخیم (لباس سنجاب) پوشیده است.

در بیت‌های دیگری از قطران (ص ۴۲۱)، در توصیف بهار، از ترجیع‌بندی در مدح ابوالفضل علی، چنین آمده است:

زمین از ارغوان و گل بیاقوتی نقاب اندر      هوا از ابر تیره گشته در مشکین ثياب اندر

زریری دوز نیلی جامه نیلوفر بآب اندر      عروس آیین بخندد گل بروی شیخ و شاب اندر  
بیت نخست با این صورت از نظر معنایی صحیح است، اما پیوند معنایی دو مصراع در بیت دوم مبهم است و اجزای این بیت با هم همخوانی ندارند، زیرا از یک سو جامه نیلوفر فضای غمگینانه‌ای در مصراع نخست آفریده است، حال آنکه در مصراع دوم، گل مثل عروسی خندان است؛ گویی سخن شاعر درباره نیلوفر کبودجامه ناقص مانده و مخاطب در انتظار ادامه سخن درباره نیلوفرست، نه گل، که بر خلاف نیلوفر، عروس آیین می‌خندد. در یکی از نسخه‌های ما (ن) بیت دوم به این صورت آمده است:

زریری روی نیلی جامه نیلوفر بر آب اندر      به‌سان سوکواران هست با نیلی ثياب اندر

و همین صورت صحیح است که معنای مصراع دوم معنای مصراع نخست را تکمیل و تأیید می‌کند. دو ترکیب «زریری روی لزیر گیاهی است با برگ‌های زرد مایل به سفید که پارچه‌ها را با آن رنگ می‌کرده‌اند» و «نیلی‌ثياب» ظاهراً از ترکیب‌های برساخته قطران است. گفتنی است «زریری دوز» دیوان چاپ نخجوانی در اینجا بی‌معناست و سابقه‌ای در شعر فارسی هم ندارد، حال آنکه تصویر نیلوفر غرق در آب با رخسار زرد و جامه کبود در شعر قطران (ص ۷۴ همین چاپ) آمده است:

چو سوکوار بدانندیش شاه نیلوفر      در آب غرقه و رخسار زرد و جامه کبود

اما با این صورت نیز بیت مورد بحث ما مشکل تکرار قافیه (در کلمه «ثياب») دارد. این مشکل را نسخه «ن» حل می‌کند:

زمین از ارغوان و گل به یاقوتی نقاب اندر      عروس آیین همی‌خندد به روی آفتاب اندر

کلمه قافیه در «ن» (آفتاب) با دیگر عناصر طبیعی این بیت نیز سازگارترست.

\* جُنَاغ: غاشیه زین که بیشتر از پوست پلنگ می‌سازند. در بیتی از قطران از خزائیه‌ای در توصیف ابر آمده است:

از لب دریا برآمد بامدادان خیل ابر      و آسمان از وی شود پر خیل گرد و دود و داغ

(قطران، ص ۱۹۱)

گذشته از تکرار قافیه، در بیتی دیگر از این قصیده افعال دو مصراع («برآمد» و «شود») از نظر زمان با یکدیگر همخوانی ندارند. صورت صحیح بیت بر اساس «لک» چنین است:

از لب دریا برآمد بامدادان خیل ابر / آسان‌خنگ و خدنگین‌زین، پلنگیشان جناغ  
قطران شاعری است ترکیب‌ساز. صفت‌های نسبی «آسان، خدنگین و پلنگین»، که همراه با اسمی (خنگ، زین، پلنگ) صفت‌های مرکبی ساخته‌اند، ترکیب‌های ناآشنایی برای کاتبان شعر قطران است؛ از این رو، آنان مصراع را تغییر داده و کلمات آشنایی را جایگزین این سه صفت مرکب کرده‌اند. صورت «لک» شاعرانگی بیشتری نسبت به متن چاپ نخجوانی دارد. معنی بیت، بر اساس این نسخه: سپاه ابر از دریا برآمد، سپاهی با اسب سپید آسان (آگون، روشن مثل آب)، با زینی به رنگ خدنگ (تیره و تار)<sup>(۵)</sup> و جناغی (غاشیه‌ای) از پوست پلنگ. «غاشیه» (جناغ) گاهی از پوست پلنگ ساخته می‌شد و در بیت مورد بحث ما نیز لگه‌های روی ابر به لگه‌های روی پوست پلنگ تشبیه شده است. در بیتی تازه از قطران هم آمده است:

طمع آن را کزو جناغ کنی / چرخ هر شب شود چو پشت نُمور<sup>(۶)</sup>

(ص، لک، مل، ع و م)

\* خفتان / خفتان: جامه روز جنگ. در توصیف سپاهیان دشمن ممدوح (ابوالخلیل جعفر) آمده است:

جنگالشان ز سم و پلنگانشان ز میش / حصارشان ز چادر و مردانشان ز زن

(قطران، ص ۲۹۲)

این بیت از چهار لخت تشکیل شده است که لخت سوم آن مبهم و مصراع دوم از نظر وزن مختل است: حصارشان ز چادر (؟). لخت‌های نخست، دوم و چهارم توصیفی از ناتوانی سپاه دشمن در رزم است و در قیاس با این سه لخت، «حصارشان ز چادر» نیز باید بر معنایی نزدیک به آنها دلالت کند. «ع» آن را «حصارشان ز چادر» و «ل» «حصالشان [!] ز چادر» آورده است. مصراع دوم در یکی از نسخه‌های ما (مل) بدین صورت آمده است: «خفتانشان ز چادر و مردانشان ز زن». بی تردید همین ضبط صحیح است. تصویر بی‌اثر بودن سلاح دشمن در میدان رزم با همین عناصر در شعر قطران (ص ۴۸۲) تکرار می‌شود؛ از جمله:

از بیم تو خصم ترک و جوشن را / کرده است بدل به معجر و چادر

\* خمار: معجر زنان، سرپوش و سرانداز. در بیتی از دیوان (ص ۱۳۷) آمده است:

باد بگشاید ز روی نرگس و نسرين نقاب / ابر بزدايد ز روی سوسن و خيري غبار

صنعت جناس در قوافی از بازی‌های بدیعی پر بسامد شعر قطران است.<sup>(۷)</sup> پیش از این بیت می‌خوانیم:

بانگ بلبل چون عتاب بیدلان اندر نبیذ      گونه گل چون رخان دلبران اندر خُمار  
«خُمار» در این بیت «خُماری و مستی» است و طبیعی است که شاعر در بیت دوم «خمار» را در معنای دیگری به کار برده باشد، گذشته از آنکه «غبار» در قافیه بیت دیگری از این قصیده آمده است و در اینجا تکرار قافیه است. «لک»، «مل»، «ع»، «م» و «ل» آن را «غبار» آورده‌اند. به جای واژه «غبار» در اینجا «خمار» صحیح است که «نقاب» در مصراع اول نیز مؤید آن است، یعنی مصراع باید بدین صورت باشد: «ابر بردارد ز روی سوسن و خیری خمار». موسیقی «خ» در «خیری خمار» هم تأیید دیگری است بر صحت این ضبط.

\* ژمانی حریر: «ژمانی» منسوب به رمان (انار)؛ به رنگ انار؛ سرخ‌رنگ. قطران (ص ۱۳۳) در خزائیه قصیده‌ای در توصیف برگ‌های رنگین تاک و خوشه‌های درخشان و تیره آن آورده است:

زیر برگ سبز او بین تیره خوشه چون شبه      زیر برگ زرد او بین خوشه چون پروین منیر  
آن چو خیل زنگیان پوشیده زنگاری پرند      وین چو خیل رومیان پوشیده گلناری حریر

شاعر در این دو بیت تشبیهی مرکب آورده است، اما هر دو بیت با این صورت دارای چند اشکال است: نخست آنکه تناسبی میان دو بیت نیست. مصراع اول بیت اول مشبه مصراع اول بیت دوم است: «خوشه‌های تیره انگور، که برگ سبز تاک آنها را در بر گرفته است، مثل خیل زنگیانی‌اند که پرند زنگاری پوشیده‌اند». دو وجه شبه در این تصویر شاعرانه ملاحظه می‌شود:

خوشه‌های سیاه انگور ← خیل زنگیان (وجه شبه: سیاهی)

برگ سبز رز ← زنگاری پرند (وجه شبه: سبز تیره مایل به سیاهی)

مصراع دوم بیت اول نیز مشبه مصراع دوم بیت دوم است: «خوشه‌های درخشان انگور در زیر برگ زرد (؟) درخت تاک مثل خیل رومیانی‌اند که حریر گلناری (؟) بر تن کرده‌اند». در اینجا نیز دو وجه شبه ملاحظه می‌شود:

خوشه‌های سپید انگور ← خیل رومیان (وجه شبه: سپیدی)

برگ زرد (؟) رز ← گلناری حریر (وجه شبه: ؟)

آن گونه که می‌بینیم، برگ زرد و حریر گلناری (حریر سرخ‌رنگ) با یکدیگر تناسبی ندارند. این دو بیت در «ص» با صورتی دیگر آمده است:

زیر برگ سبز رز بین تیره خوشه چون شبه      زیر برگ سرخ رز بین خوشه چون پروین منیر

این چو خیل زنگیان پوشیده زنگاری پرند      وان چو خیل رومیان پوشیده رمانی حریر

که صورت صحیح بیت همین است. تقابل «زنگیان/رومیان»، که باز هم در شعر قطران و دیگران سابقه دارد، روشن است و یکی از وجوه این تقابل، که در این بیت آمده است، سپیدپوستی رومیان و سیاه‌پوستی زنگیان است. قطران (ص ۱۹۴) در جای دیگری در توصیف شراب و تاک می‌گوید:

مادرش بوده است همچون زنگی زنگارگون      او به‌سان رومیان بر تن ندارد هیچ زنگ

همچنین، تناسب موسیقایی «زنگیان و زنگاری» و «رومیان و رمانی» تأیید دیگری بر صحیح ضبط «ص» است. ذکر چند نکته درباره این دو بیت لازم است؛ یکی اشاره به پوشش سرخ رومیان است که در متون دیگر هم سابقه دارد:

تیغ او پوشید گویی جامه رهبان روم      روی بدخواست به‌جای سیم خور در زر گرفت

(امیر معزی، ص ۷۷)

(نیز نک. بیرونی، ص ۱۱۲). دیگر آنکه «حریر رومی» از انواع نیکوی حریر است که در سرزمین روم بافته و از آنجا به دیگر سرزمین‌ها صادر می‌شده است (نک. فرج، ص ۸۱). همچنین، «زنگاری‌پرند» ظاهراً از برساخته‌های قطران است<sup>(۸)</sup> و بار دیگر در شعر او در مقابل «شنگرفی حریر» (حریر شنگرف‌رنگ، حریر سرخ) آمده است:

مرغزار از سبزه پوشیده است زنگاری‌پرند      کوهسار از لاله گسترده است شنگرفی حریر

(قطران، ص ۱۴۴)

\* سوزن‌کژد و نیلگون‌کژد: آنچه از سوزن کرده باشند؛ پارچه‌ای که با سوزن بر روی آن نقش‌هایی دوخته باشند؛ قلاب‌دوزی؛ مجازاً منقش، رنگارنگ. در این بیت، در توصیف پاییز چنین آمده است:

روی هامون را کند مانند سوزن‌گرد زرد      هر گیاهی را بر او چون سوزن زرین کند<sup>(۹)</sup>

(همان، ۸۷)

و بیت پیشین آن چنین است:

بوستان را مهرگانی باد زراگین کند      رنگ بستاند ز گل‌ها باده را رنگین کند

پیدا است که «سوزن‌گرد» در این جا خطاست (احتمالاً خطای چاپی) و نسخه‌های خطی، بنا بر قاعده مرسوم، «گ» را هم «ک» می‌نویسند. در پاورقی چاپ نخجوانی، نسخه بدل آن «سوسن‌گونه» (!) آمده است.

«سوزن‌کرد» در متون فارسی قرون نخستین به کار رفته و از آنجا پیداست که قلاب‌دوزی در آن روزها هم معمول بوده است.<sup>(۱۰)</sup> در حدودالعالم (تألیف میانه‌های قرن پنجم) درباره‌ی خوزستان آمده است: «و از وی شکر و جامه‌های گوناگون و پرده‌ها و سوزن‌کردها و شلواریبند و ترنج شمامه و خرما خیزد» (حدودالعالم، ص ۱۳۷). صورت معرّب «سوزن‌کرد» در منابع عربی «سوسنجرد» است.<sup>(۱۱)</sup> این منابع «سوسنجرد» را «بافته‌ای مطرّز» می‌دانند که در شهر «قُرقوب» (شهری نزدیک طیب، میان واسط و کور اهواز) فراهم می‌کرده‌اند. (عمادالدین کاتب، ج ۶، ص ۵۰۹)

\* شادُرَوان: فرش بزرگ منقّش<sup>(۱۲)</sup> و گران‌بهایی که در بارگاه پادشاهان می‌افکنده‌اند. در بیتهای از قطران (ص ۲۷۱) آمده است:

به گاه دانش اسکندر، به گاه داد نوشروان  
غلام کهترش قیصر، گدای حاجبش خاقان

تصویر مصراع دوم در شعر قطران سابقه ندارد؛ نیز واژه «گدا» در شعر قطران به کار نرفته است. در نسخه‌های ما (لک و مل) صورتی از این بیت آمده که صحیح‌تر است:

به گاه دانش اسکندر، به گاه داد نوشروان  
ز بوسه دادن شاهانش رفته گرد شادروان

تصویر مصراع دوم از تصاویر رایج و از مضمون‌های تکرار شده در شعر قطران و دیگر شاعران است.<sup>(۱۳)</sup> در بیتهای نویافته از قطران آمده است:

از لب میران زدوده دایمش زنگ رکیب  
وز رخ شاهانش رفته گرد شادروان روان

(مل، ل)

«ش» به ممدوح قطران در این قصیده، شاه ابوالخلیل، بازمی‌گردد.

\* لیس: پوشش و جامه. در دیوان قطران، در توصیف لغزمانندی از قلم، بیتهای چهارلختی آمده است، با این صورت:

خفتش بر شاخ سرو و رفتش بر عاج سیم  
نقش او زرد و زریر و خوردن او مشک و بان

(قطران، ص ۲۴۷)

لختِ نخست («خفتش بر شاخ سرو») و سوم («نقش او زرد و زریر») بیت با این صورت مبهم و لخت دوم هم دارای اشکال است. نسخه‌های ما لختِ نخست را با این صورت‌ها آورده‌اند: «لک: بر ساج و سرو»، «مل: بر ساج سیر»، «م: برابر با متن چاپ نخجوانی». قطران بار دیگر (همان، ص ۱۵۳) در توصیف قلم چنین آورده است:

بود میدان ز عاج او را، بود ایوان ز ساج او را  
به سر بر هست تاج او را که از مشک و گه از عنبر

این بیت تأییدی است بر اینکه در بیت مورد بحث «ساج» (آبنوس، چوبی سیاه که بیشتر در هند می‌روید)، که در دو نسخه ما نیز هست، صحیح است. «سرو» نیز تحریف «شیز» است که در همان

معنای «ساج» است. «شیز» باز هم در شعر قطران— با تأکید بر رنگ سیاه آن— سابقه دارد، آنجا که شاعر درباره زلف سیاه معشوق چنین می‌گوید:

ز شیز<sup>(۱۴)</sup> بر گل خندان هزار سلسله بست      ز مشک بر مه تابان هزار نافه گشاد

(همان، ۸۱)

از چوبِ ساج و شیز قلمدان می‌ساخته‌اند و لخت نخست به قرار گرفتن قلم در قلمدان اشاره دارد و صورت صحیح آن چنین است: «خفتش بر ساج و شیز...».

لخت دوم هم اشاره دارد به حرکت قلم بر صفحه سپید کاغذ. «عاج و سیم» استعاره از کاغذ و صفحه سفید آن است. افزودن حرف عطف «و» این لخت را نیز تصحیح می‌کند.

اما لخت سوم، یعنی «نقش اوزرد و زریر»، که با محور سخن پیوند دارد؛ در این لخت، شاعر قلم را دارای پوششی زردرنگ دانسته است که اشاره دارد به این که قلم (نی) زردرنگ را از بهترین نوع قلم می‌دانسته‌اند. «ضعف بیماران» و «گونه پیران» در ابیات دیگر همین قصیده نیز اشاره به زردی قلم دارد. (نیز برای نظایر آن، نک. «سقیم‌لون» همان، ص ۲۳۱). به زردی قلم در متون دیگر هم اشاره شده است: «از قلم زردروی او دین را سرخ‌روی می‌افزاید». (عوفی، ج ۲، ص ۴۶۵) (نیز نک. «لغزهای عربی و فارسی در توصیف قلم»، ص ۳۶۵).

سه نسخهٔ ما (لک، مل، ل)، به جای «نقش»، «لبس» آورده‌اند که این صورت صحیح است. اشکال دیگر این لخت در «زرد» است؛ قراین لخت‌های دیگر بیت مؤید آن است که «زرد» خطاست. یکی از خطاهای کاتبان آن بوده است که کلماتی چون «زَر، دَر و...» را دارای اختلال وزن می‌دانسته و آن‌ها را تغییر داده‌اند، حال آنکه «زَر» با «ر» مشدد هم از نظر معنی و هم وزن در اینجا صحیح است. «زریر» و «زر» بارها در شعر قطران (ص ۱۰۹) با هم آمده‌اند:

در کام دشمنانت شود شهد چون شرنگ      در دست حاسدانت شود زَر چون زریر

\* مُثَقَّل دِیْبَه رومی: نوعی دیبای گران‌بهاست که بر روی آن با طلا، نقره یا انواع جواهر کار می‌کرده‌اند. «مُثَقَّل» در اینجا به معنای «طلاکاری شده، نقره‌کاری شده و جواهرکاری شده» است که این امر موجب سنگینی منسوج می‌شود و از این رو آن را «مُثَقَّل» (سنگین‌شده) نامیده‌اند.<sup>(۱۵)</sup> در بیتی از بهاریه‌ای آمده است:

لشگری سنگین فرود آورده بر صحرا بهار      از منقش دِیْبَه رومی مر ایشان را حلل

(همان، ص ۱۹۹)

در برخی از نسخه‌های ما (مل، ن)، به جای «منقش»، «مُثَقَّل»<sup>(۱۶)</sup> و به جای «حلل»، «ثقل»<sup>(۱۷)</sup> آمده است. «حلل» در قافیۀ بیت نخست این قصیده آمده است. همچنین، بیشترین نسخه‌های ما

«مَثْقَل» و «ثَقْل» را در مصراع دوم آورده‌اند. موسیقی این دو کلمه بر درستی آن‌ها می‌افزاید؛ «سنگین» با «ثَقْل» (بار و بنهٔ مسافر) نیز تناسب معنایی بیشتری دارد تا با «حُلُل». علاوه بر این همه، «مَثْقَل» و «ثَقْل» ضبط دشوارتری است و بر اساس اصل «صَحَّتْ ضَبْطُ دَشْوَارَتَر» و ضبط اِتِّفَاقِ نَسَخَه‌ها، متن باید چنین باشد:

لشکری سنگین فرود آورده بر صحرا بهار      از مَثْقَلِ دِیْبِه رومی مر ایشان را ثَقْل  
 «مَثْقَل»، در معنای مذکور، در فرهنگ‌های مشهور فارسی نیامده است. «دِیْبایِ مَثْقَل» در متون عربی در معنای «نوعی دِیْبایِ گران‌بها است که با طلا، نقره یا جواهرات بر رویش کار کرده‌اند» آمده است. این نوع را بزرگان می‌پوشیده‌اند و افزون بر آن، کارکردهای مختلف دیگری نیز داشته است؛ برای مثال، «دِیْبایِ مَثْقَل» (دِیْباجِ مَثْقَل) را به‌عنوان «خلعت» می‌بخشیده‌اند (نک. الطَّبْرِي، ج ۱۱، ص ۶۲؛ مقریزی ۱، ج ۲، ص ۶۲) یا هدیه می‌داده‌اند (همان، ج ۳، ص ۶۳) یا مجلس‌گاه بزرگان را بدان فرش می‌کرده‌اند (نک. الخطیب البغدادی، ج ۲، ص ۱۱۹). افزون بر دِیْبا، انواع دیگر منسوجات هم با صِفَتِ «مَثْقَل» آمده‌اند؛ برای نمونه «تَسْتَرِي مَثْقَلَة» (ابن مسکویه، ج ۵، ص ۲۴۴) یا «عِمَامَة قِصَب مَذْهَبَة مَثْقَلَة» (المافَرُوخِي الأصفهانی، ص ۹۴) و «جَبَة مَثْقَلَة» (مقریزی ۱، ج ۲، ص ۳۱)؛ همچنین خیمه‌ها را هم از انواع «حریر مَثْقَل» فراهم می‌آوردند (نک. همان، ج ۲، ص ۲۸۷). پارچهٔ مَثْقَل را بر روی تابوت بزرگان نیز می‌انداخته‌اند. مقریزی (۲، ج ۳، ص ۱۹۶)، در گزارش درگذشت والی رمله در سال ۳۷۱ ق، الحسن بن عبیدالله بن طغج، چنین می‌گوید: «حسن در قاهره درگذشت... العزیز بالله در قصر بر او نماز خواند و بر تابوتش پارچه‌ای مَثْقَل افکندند». مقریزی (۳، ج ۱، ص ۴۱۷) این نوع جامه/پارچه (الثَّیَاب المَثْقَلَة) را منسوب به «دِیْبَق» (از روستاهای دِمِیاط از شهرهای مصر) می‌داند. الآبِي (ج ۷، ص ۱۸۶) هم از «جامه‌های مَثْقَل اسکندرانی» نام می‌برد که مؤید انتساب این نوع از البسه به مصر (اسکندریه) است. در متون فارسی هم «مَثْقَل» در همین معنا آمده است: «زركشيدهاى مَثْقَل به عهد او [ارسلان شاه بن طغرل] قيمت گرفت». (راوندی، ص ۲۸۲)

\* مَثْرَطَق: کرته پوشانیده. در بیتی از قطران (ص ۱۱) آمده است:

مانند به باغ بلبلان از گل      خوبان مَتَوِّج و مَفْرَطَق را

این بیت در لغت‌نامه ذیل «مقرطق» آمده است. «مَتَوِّج و مَفْرَطَق» در نسخه‌های ما چنین است: «لک: مَتَوِّج و مَفَرَّق»، «مل: مَطَوَّق و مَغَرَّق»، «ع، ر، من: مَتَوِّج [ر، من: + و] مَغَرَّق». صورت صحیح «مفرطق» (= مَثْرَطَق) (= قرطه پوشانیده، پیراهن پوشانیده) است.<sup>(۱۸)</sup> واژهٔ «مقرطق» بار دیگر در شعر منجیک (ص ۲۹) آمده است<sup>(۱۹)</sup>:

هر که بدو بنگرد چه گوید، گوید ماه متوج شده است و سرو مقرطق  
 «قُرْطُق» (در معنای لباسی مثل قبا) معرَّب «کُرتَه» است. مولدون گاه صورت‌های برگرفته از «قرطق»  
 را در اشعارشان آورده‌اند؛ برای نمونه، ابن معتز گفته است:

وَمُقَرَّطٌ يَسْعَى إِلَى الثُّمَاءِ      بِعَقِيْقَةٍ فِي دُرَّةٍ بَيْضَاءِ  
 (الصَّوْلِي، ص ۵۲ (پاورقی))

\* مُنْبَرٌ: جامه دوپوده است؛ يقال: ثوب منبر أي منسوج على نبرين، مخطط دو رنگ (نک. ابن  
 سیده، ج ۴، ص ۸۱):

ز جود تو منسوج شد چون منبر طمیم شهی گشت چون شاهجانی  
 (لک و د)

این بیت از تازه‌های شعر قطران است که در ظاهر، به سبب ناآشنا بودن واژه‌های آن برای  
 کاتبان، از بیشتر نسخه‌ها حذف شده است. نوع نیکوی «منبر» در ری بافته می‌شده است (اصطخری،  
 ص ۲۱۰؛ ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۸۰). «منبر» را در معنای جامه نقش‌ونگاردار (معلم) هم آورده‌اند.  
 (زمخشری، ص ۲۲۳)

قطران «منبر» را در برابر «منسوج» (جامه ابریشمی زربفت) آورده است: «از بسیاری جود ممدوح،  
 منسوج گران‌بها چون منبر بی‌بها شد». از این رو، پیدا است که «منبر» ارزش چندانی نداشته. ابن فقیه (ص  
 ۵۱۵) «مسیر»، «منبر» و «حریر» را از جمله منسوجات ری برمی‌شمارد. برخی به خطا «مسیر» را در  
 متون فارسی تحریف «منبر» دانسته و آن را تغییر داده‌اند (نک. رواقی، ص ۱۲۹-۱۳۰). اما چنان‌که از  
 عبارت ابن فقیه و دیگران برمی‌آید، آن‌ها دو نوع پارچه مختلف‌اند: «اگر جامه از دورشته یا دوپود بافته  
 شده باشد، آن را منبر و اگر خطوطی داشته باشد، آن را مسیر می‌گویند» (ثعالبی ۲، ص ۲۶۵). «مسیر» از ریشه  
 «سیر» است: «سیر الثوب: جامه را راه‌راه ساخت». جامه مسیر نوعی برد پمانی است که در آن خط‌های  
 ابریشمی هست. (نک. ابن منظور، ذیل سیر) (برای آگاهی بیشتر، نک. مطلوب، ذیل نیر).

\* نصری: در بیتی از قطران، بر اساس دیوان چاپ نخجوانی، آمده است:

به گاه سنجاب او را لباس بصری بود      به گاه بصری کرد او لباس خود سنجاب  
 (قطران، ص ۴۵)

این بیت در توصیف درخت بید است که، بر خلاف دیگر درختان، در فصل زمستان، لباس  
 تابستانی و در فصل تابستان، لباس زمستانی بر تن دارد. نسخه‌های خطی قطران «بصری» را با  
 صورت‌های متفاوتی ضبط کرده‌اند: نصرت (مل)، حضرت (ک)، نصرت (م)، نصری (ع، د، من). در

هامش «من» (ص ۷) و «ه»<sup>(۲۰)</sup> (گ ۱۶) آمده است: «نصری: جامه تابستانی». صورت صحیح واژه «نصری» در همین معنی است که در تقابل با سنجاب (جامه زمستانی) است. «نصری» را فرهنگ‌های مشهور فارسی در این معنی ضبط نکرده‌اند.

«نصری» بار دیگر در بیتی از ترجیع‌بندی از قطران آمده است. ضبط بیت در متن چاپ نخجوانی (ص ۴۲۰) چنین است:

زمین چون روی لیلی شد، هوا چون پشت مجنون شد  
کنون آمد گه شادی که برف از کوه بیرون شد  
صورت صحیح مصراع دوم، بر اساس «ر» و با توجه به «ن» — که ضبط‌های کهن شایان توجهی دارد — چنین است:

کنون کامد گه نصری، ز نصری کوه بیرون شد

علاوه بر کلمه تازه «نصری»، در شعر قطران کلمه دیگری هم در حوزه البسه آمده است که از فرهنگ‌های فارسی ساقط است. این کلمه «کردوانی» است که در مقاله دیگری به تفصیل بدان پرداختیم. (برای «کردوانی» و برخی دیگر از اصطلاحات البسه در شعر قطران، نک. معرفت، ص ۴۳-۵۵)

### نتیجه‌گیری

با کشف عناصر محوری متن و بر اساس آن عناصر می‌توان متنی مصحح‌تر و منقح‌تر عرضه کرد. یکی از عناصر محوری در شعر قطران توجه شاعر به البسه و انواع آن است. با توجه به اصطلاحات این حوزه، شماری از بیت‌های قطران را تصحیح کردیم. تازگی‌های زبانی‌ای که در حوزه البسه در این دیوان یافتیم در تکمیل فرهنگ‌های لغت مؤثر است، واژه‌هایی که گاه هیچ نشانی از آن‌ها در متون بر جا نمانده است یا تنها نشان آن‌ها در محدود متون عربی کهن دیده می‌شود. افزون بر این، بیت‌های نویافته فراوانی در نسخه‌ها یافتیم که انواع منسوجات در آن‌ها آمده است و به کامل‌تر شدن دیوان قطران یاری می‌رساند.

بسیاری از منسوجاتی که در شعر قطران آمده‌اند به حوزه آذربایجان تعلق دارند یا آن‌ها را از سرزمین‌های اطراف (چون روم) به آذربایجان می‌آورده‌اند و از این رو، به احتمال قریب به یقین، قطران با آن‌ها آشنایی داشته است. برخی دیگر از این انواع را قطران از فرهنگ و اقلیم خراسان به وام گرفته است، که به پیروی از شاعران آن سرزمین شعر می‌سروده، یا از فرهنگ و زبان عربی گرفته است که با آن آشنایی داشته و نشانه‌های این آشنایی را (خواه در کاربرد مفردات و ترکیبات عربی و

خواه در تصاویر شعری‌ای که تحت تأثیر شعر و ادب عربی سروده است) آشکارا در دیوانش می‌بینیم.<sup>۱</sup>

### پی‌نوشت‌ها

(۱) «منسوج روم/ رومی» پارچه‌ای است گران‌بها که در منظومه و یس و رامین (فخرالدین اسعد گرگانی، ص ۳۱۸) هم آمده است:

در ایشان جامه‌های بسته رنگین همه منسوج روم و ششتر و چین

(۲) دیگر شاعران نیز «پروز» را در همین معنی آورده‌اند:

پروز جان علم باشد علم جو از بهر آنک جامه بی‌مقدار و قیمت گردد از بی‌پروزی

(ناصرخسرو، ۱، ص ۴۲۱)

(۳) «در خراسان پروازهای سقف اطاق را، که پارچه‌های مقطوع منظم و منقش چوب بین ستون‌ها سقف باشد، ظاهراً از این رو 'پرواز' گویند که شبیه به حواشی جامه و پرده در یک ردیف قرار دارد و 'پروز' بوده و در لفظ عوام 'پرواز' شده است.» (بهار، ص ۴۳۵)

(۴) قطران کمتر به ایهام‌سازی توجه دارد، اما در اینجا «خلاف» در این بیت دارای ایهام تناسب است: ۱. بر عکس، ۲. نوعی درخت بید.

(۵) تأکید زین خدنگین در این بیت بر رنگ خدنگ است، نه جنس آن؛ علامه دهخدا «خدنگ» را تیره و تار دانسته است. (نک. لغت‌نامه، ذیل خدنگ)

(۶) «لک»، «مل»، «ع»، «م»: سمور؛ متن برابر «ص». «نمور» جمع نمر یا نمر یا نمر (پلنگ).

(۷) برای نمونه‌های شاخصی از جناس در کلمات قافیه، نک. قطران، ص ۲۴-۲۶.

(۸) ناصرخسرو هم «سبزه» را «مفرش زنگاری» گفته است. (ناصرخسرو، ۱، ص ۲۵۶)

(۹) این تصویر در شعر دیگر شاعران فارسی هم آمده است:

دشت چون دیبای سوزن‌کرد و آهو جوق جوق ایستاده آمده بیرون به صحراها ز تنگ

در دیوان چایی منجیک (ص ۳۱)، به جای «سوزن‌کرد»، «گوهر کرد» آمده است. ما متن را بر اساس متن لغت‌نامه (ذیل سوزن‌کرد) به این صورت آوردیم.

(۱۰) چنان‌که از شواهد «سوزن‌کرد» برمی‌آید، از آن برای آراستن مجلس‌گاه هم استفاده می‌کرده‌اند: «مجلس‌گاه به بساط سوزن‌کرد بیاراست و او را دستی مصلائی [دیباه] سوزن‌کرد بنهاد». (بلعمی، ج ۲، ص ۷۴۳)

(۱۱) قزوینی در یادداشت‌هایش، ذیل «سوسنجرد»، آورده است: «به طور اسم جنس گویا نوعی پارچه بوده است از پشم یا از ابریشم و شاید به سوزن در آن کار می‌کرده‌اند، یعنی شاید سوسنجرد معرب 'سوزن + کرد'، یعنی کار سوزن بوده است». (قزوینی، ج ۵ ص ۱۶۷)

(۱۲) برای معانی مختلف «شادروان»، نک. حقی.

۱. با سپاس از استاد دکتر مسعود جعفری جزئی، به پاس یادآوری نکته‌هایی ارزنده و همکار گرامی، دکتر ته‌مین‌ه عطائی کچوئی، که بسیاری از یافته‌های این مقاله نتیجه هم‌فکری ایشان است.

(۱۳) بیت قطران یادآور این بیت مشهور خاقانی است:

این است همان ایوان کز نقش رخ مردم  
خاک در او بودی دیوار نگارستان  
(خاقانی، ص ۳۵۹)

(۱۴) در چاپ نخجوانی به جای «شیز»، «فیر» آمده است. ما متن را بر اساس «م» آوردیم. نسخه‌های دیگر ما هم مؤید همین ضبط‌اند: «لک، مل، ع: سبزه».

(۱۵) درباره این معنی، نک. عواد، ص ۱۱۱، ذیل «التَّوْبُ الْمُثَقَّلُ أَوْ الْمُثَقَّلُ».

(۱۶) «م»: مقبَل (!).

(۱۷) «م»: بتل (!); هامش «م»: بقل [مصحَّف «ثقل»].

(۱۸) غلامرضایی (ص ۳) هم این صورت صحیح، یعنی «مقرطق»، را در یکی از مقالاتش تصحیح کرده، اما هیچ نسخه‌ای در اختیار نداشته است.

(۱۹) بنا به گزارش ناصر خسرو در سفرنامه‌اش، قطران دیوان منجیک را خوانده است. ناصر خسرو، در جریان سفرهایش، در سال ۴۳۸ ق به تبریز می‌رسد و در آنجا قطران مشکلاتی را که در دو دیوان منجیک و دقیقی دارد از او می‌پرسد. (نک.

ناصر خسرو ۲، ص ۷)

(۲۰) این نسخه متعلق است به کتابخانه آستان قدس (ش ۴۹۲۰۸). بی تاریخ کتابت و نام کاتب، و در اختیار فردی به نام هادی الهیان بوده است.

## منابع

الآبی، أبو سعد منصور بن الحسین، نثر الذّری فی المحاضرات، تحقیق: خالد عبدالغنی محفوظ، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۲۴ ق.

ابن حوقل، أبو القاسم، صورة الأرض، بریل، لیدن ۱۹۳۸.

ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط و الأعظم، محقق: عبدالحمید هنداو، دار الکتب العلمیة، بیروت (بی تا).

ابن فقیه، أبو عبدالله أحمد بن محمد بن إسحاق، کتاب البلدان، تحقیق: یوسف الهادی، عالم الکتب، بیروت ۱۴۱۶.

ابن مسکویه، احمد بن محمد، تجارب الأمم، بی تا، بی جا بی تا.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار الفکر للطباعة و النّشر و التّوزیع، بیروت ۱۹۹۴.

فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، تصحیح: ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.

اصطخری، أبو اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی، المسالک و الممالک، بریل، لیدن ۱۹۲۷.

امیر معزی، محمد بن عبدالملک، دیوان، به سعی و اهتمام عباس اقبال، کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۱۸.

بلعمی (منسوب)، محمد بن محمد، تاریخنامه طبری، تصحیح و تحشیه محمد روشن، سروش، تهران ۱۳۷۸.

بهار، محمد تقی، «شعرهای دخیل و تصحیف‌ها در شاهنامه و دیوان حافظ»، آینده، ج ۳، ۱۳۲۳، ص ۳۴۳-۳۵۰.

بیرونی، محمد بن احمد، الجماهیر فی الجواهر، تحقیق یوسف الهادی، علمی و فرهنگی/ میراث مکتوب، تهران ۱۳۷۴.

ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد (۱)، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، المكتبة العصرية، بیروت ۱۴۲۸ ق.

\_\_\_\_\_ (۲)، فقه اللغة، تحقیق جمال طلبة، دارالکتب العلمية، بیروت ۱۴۱۴ ق.

حدودالعالم من المشرق إلى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۲  
حسن دوست، محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۳.  
حقی، مریم، «پژوهشی در معنای اصلی کلمه شادروان»، مطالعات زبانی و بلاغی، س ۹، ش ۱۸، ۱۳۹۷،  
ص ۱۱۷-۱۳۴.

خاقانی، دیوان خاقانی، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، زوار، تهران ۱۳۹۱.  
الخطیب البغدادی، ابوبکر أحمد بن علی، تاریخ بغداد أو مدينة السلام، دراسة و تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا،  
دار الکتب العلمية، بیروت ۱۴۱۷ ق.

دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷.  
راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، به سعی و اهتمام محمد اقبال،  
علمی، تهران ۱۳۶۳.

رواقی، علی، «نگرشی در دیوان فرخی سیستانی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۲۳،  
ش ۱ و ۲، تهران ۱۳۵۵، ص ۱۱۸-۱۴۳.

زمخشری، محمود بن عمر، مقدمه‌الادب، با مقدمه مهدي محقق، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۸۶.  
الصولی، أبو بکر محمد بن یحیی، أدب الكتاب، نسخه و عنی بتصحيحه و تعليق حواشيه محمد بهجة الأثری،  
المكتبة العربية، بغداد بی‌تا.

الطبری، أبوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری تاریخ الأمم و الملوك، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بی‌تا،  
بیروت بی‌تا.

عمادالدین کاتب، محمد بن محمد، خريدة القصر و جريدة العصر، تحقیق عمر الدسوقي و علی عبدالعظیم،  
المجمع العلمي العراقي، بغداد ۱۳۷۵ ق.

عواد، میخائیل، «مصطلحات حضارية فی التراث العربي»، المجمع العلمي العراقي، المجلد السابع و الثلاثون،  
الجزء ۱، ۱۴۰۶ ق، ص ۹۱-۱۱۸.

عوفی، محمد، جوامع الحکایات و لوازم الروایات، جزء اول از قسم دوم، با مقابله و تصحیح امیر بانو مصفا  
(کریمی)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۶.

عین القضاة همدانی، نامه‌های عین القضاة همدانی، به اهتمام علی نقی منزوی و عقیف عسیران، گلشن، تهران  
۱۳۶۲.

غلامرضایی، محمد، «گذری بر شعر قطران تبریزی»، مجله دانشگاه اصفهان (علوم انسانی)، ش ۱ و ۲، اصفهان  
۱۳۷۸، ص ۱-۱۲.

فرج، سام عبدالعزیز، دراسات فی تاریخ و حضارة الامبراطورية البيزنطية، مطبعة مصنع اسکندریه، الإسكندرية ۱۹۸۲.  
قزوینی، محمد، یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، علمی، تهران ۱۳۶۳.

- قطران، دیوان حکیم قطران تبریزی، به سعی و اهتمام محمد نخجوانی، ققنوس، تهران ۱۳۶۳.
- «لغزهای عربی و فارسی در توصیف قلم»، ارمغان، دوره سوم، ش ۹، ۱۳۰۱، ص ۳۶۴-۳۶۶.
- المافزوخی اصفهانی، مفصل بن سعد، محاسن اصفهان، تحقیق: عارف أحمد عبدالغنی، دار کنان، دمشق ۱۴۳۱ ق.
- مطلوب، أحمد، معجم الملابس فی لسان العرب، مکتبه لبنان ناشرون، بیروت ۱۹۹۵.
- معرفت، شهره، «کردوانی، یکی از کلمات نادر در شعر قطران»، ادب فارسی، س ۱۰، ش ۱، تهران ۱۳۹۹، ص ۴۳-۵۵.
- مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی (۱)، إتعاض الحنفا بأخبار الأئمة الفاطميين الخلفاء، تحقیق محمد حلمی محمد احمد، لجنة إحياء التراث الإسلامي، القاهرة ۱۴۱۶ ق.
- \_\_\_\_\_ (۲)، کتاب المقفی الكبير، تحقیق: محمد الیعلوی، دار الغرب الإسلامی، بیروت ۱۴۲۷ ق.
- \_\_\_\_\_ (۳)، المواعظ و الإعتبار بذكر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقریزية، وضع حواشیه خلیل المنصور، دار الکتب العلمیة، بیروت ۱۴۱۸ ق.
- منجیک، علی بن محمد، دیوان منجیک ترمذی، به کوشش: احسان شواربی مقدم، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران ۱۳۹۱.
- ناصر خسرو (۱)، دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۳.
- \_\_\_\_\_ (۲)، سفرنامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، زوار، تهران ۱۳۳۵.

